

مغز، شناخت و رفتار

مجموعهٔ چهارم از سلسله سخنرانی‌های ارائه شده در سمینارهای
مغز، شناخت، رفتار، بیمارستان روزبه

- مقدمه ۷
۱. مغز دیگر دوست و اخلاق گرا: جستجوی ریشه‌های اخلاق در دستگاه عصبی ۱۱
دکتر حمیدرضا نقوی
- نقدی بر مقاله دکتر حمیدرضا نقوی: «مغز اخلاقی: واقعیت یا اسطوره؟» ۳۷
دکتر علی اکبر نجاتی صفا
۲. خلق ایده‌های نو بر پایه روابط معنایی ۴۱
دکتر کامبیز بدیع
- نقدی بر مقاله دکتر کامبیز بدیع: «از هم‌گرایی تا گشتار، و از برازش تا فراخاستگی» ۶۱
دکتر حبیب‌الله قاسم‌زاده
۳. بحثی درباره موردپژوهی در روان‌شناسی و نوروسپیکولوژی ۶۹
دکتر حبیب‌الله قاسم‌زاده
- نقدی بر مقاله دکتر حبیب‌الله قاسم‌زاده: «موردپژوهی و گزارش مورد در طب» ۹۵
دکتر وناداد شریفی
۴. مسأله اعتماد ۱۰۱
دکتر وناداد شریفی
- نقدی بر مقاله دکتر وناداد شریفی: «اعتماد: پدیده‌های چندوجهی و پیچیده» ۱۱۵
دکتر حسن حمیدپور
۵. هم‌دردی، هم‌دردی با خویشتن و درد مزمن ۱۲۵
دکتر محمدعلی اصغری مقلّم

نقدی بر مقاله دکتر محمدعلی اصغری مقدم: «درد و هم‌دردی» ۱۴۶
دکتر ابوالفضل محمدی

۶. رؤیا، مغز و شناخت: دریچه‌ای برای کاربرد رؤیا در شناخت درمانی ۱۵۱
علی اکبر نجاتی صفا

نقدی بر مقاله دکتر علی اکبر نجاتی صفا: «رؤیا، مغز و شناخت: دریچه‌ای برای
کاربرد رؤیا در شناخت درمانی» ۱۶۹
دکتر محمدعلی اصغری مقدم

۷. درمان شناختی - رفتاری: نقش فرهنگ و مذهب در اختلال وسواس ۱۷۹
دکتر گیتی شمس

نقدی بر مقاله دکتر گیتی شمس: «فرهنگ و مذهب یا مدل نظری؟» ۲۱۵
زهرا اندوز

مقدمه

استمرار در کوشش‌های علمی و فرهنگی پدیده‌شایعی در جامعه ما نیست که البته چندان هم بی‌دلیل نبوده است. زمانی که تغییر و تحول در سیاست‌ها و شرایط اقتصادی-اجتماعی آن‌قدر زیاد و غیر قابل پیش‌بینی است، کوتاه‌مدت بودن برنامه‌ریزی‌ها و اقدام‌ها تا حد زیادی قابل درک است، چنان‌که برخی جامعه‌مان را جامعه‌ای کوتاه‌مدت و توسعه را در این شرایط بسیار دشوار دانسته‌اند (کاتوزیان، ۱۳۹۲). تغییرات پیش‌بینی‌ناپذیر و ناپایداری در دانشگاه‌ها هم امر ناشایعی نیست. برنامه‌های آموزشی و علمی مداوم در حال تغییر هستند و مشخص نیست که این تغییرات تا چه حد وابسته به نیازها است و تا چه حد ناشی از سلیقه‌ها و توجه یا بی‌توجهی رئیس‌ان و مدیران. چنان‌که به نظر برخی، دانشگاه‌هایمان، "گاه و بیگاه" می‌شوند که البته به معنای پویایی و سازگاری فعال با محیط نیست: "دانشمندان و شاگردان بودند، می‌آمدند و می‌رفتند و روبه‌رو می‌شدند و درس می‌دادند و درس می‌خواندند و ارتباط داشتند، اما نمی‌توانستند استادیوم جنرال و یونیورسیتی به وجود بیاورند و نهادهای اجتماعی با هویت‌های شهری و صنفی و حرفه‌ای تشکیل دهند" (فراستخواه، ۱۳۹۶، ص ۱۴).

با همه این‌ها و همه دشواری‌های پیش‌بینی‌پذیر، می‌توان نمونه‌هایی از فعالیت‌های علمی مستمر و در عین حال پویا برشمرد، که هرچند ممکن است قائم به فرد یا افرادی بوده باشد، ولی تصویر از یک نمونه دانشگاهی برای بحث و تبادل نظر علمی فراهم می‌آورده است. از بین نمونه‌های این‌چنینی در برگزاری نشست‌های علمی در زمینه علوم مرتبط با مغز و شناخت و رفتار، مانند روان‌شناسی، عصب‌شناسی، روان‌پزشکی و عصب‌پژوهی، می‌توان تلاش ستودنی استاد دکتر عبدالرحمن نجل‌رحیم و اساتید دیگر در برگزاری سمینارهای عصب‌پژوهی از سال ۱۳۷۴ در بیمارستان شهدای تجریش را مثال آورد. تلاش دیگر البته برگزاری "سمینارهای ادواری مطالعه مغز، شناخت و رفتار" در بیمارستان روزبه است. جالب آن‌که هیچ‌یک از این دو

فعالیت علمی "درون کوریکولومی" دانشگاهی نبوده است که شاید همین هم از جمله دلایل استمرار آن‌ها باشد.

هم‌اکنون ۱۰ سال از برگزاری نخستین دوره "سمینارهای ادواری مطالعه مغز، شناخت و رفتار" می‌گذرد. در این مدت هر ساله، سمینارها به‌طور منظم برگزار شده، به امید آن‌که فضایی فراهم آورد برای گردهم‌آیی محققان و صاحب‌نظران در علوم مرتبط به مغز، شناخت و رفتار و بستری برای بحث و نقد آرا و یافته‌ها. یک ویژگی مهم این سمینارها بر خلاف همایش‌ها و سمینارهای مرسوم این روزهای کشور ما، انتشار سخنرانی‌های ارائه شده، به‌صورت کتاب‌های مجموعه مقالات بود تا دامنه تأثیر و گستره بحث‌ها منحصر به زمان و مکان سخنرانی‌ها نباشد که حاصل آن انتشار مجموعه مقالات مغز، شناخت و رفتار بود. ویژگی دیگر، همراهی مقاله‌ها با نقدهایی بود که برای خواننده امکان آشنایی با دیدگاه‌های مختلف و گاه متعارض را فراهم می‌آورد. هر چند امکان این را نیافتیم که "تمام سخنرانی‌ها" را به نوشتار درآوریم، ولی با همراهی اساتید و انتشارات ارجمند توانستیم سه مجموعه مقاله منتشر کنیم و اکنون مجموعه چهارم در اختیار خوانندگان محترم قرار می‌گیرد. با وجود تمام محدودیت‌هایی که در انتشار به‌طور عام و به‌نشر درآوردن سخنرانی‌ها به‌طور خاص وجود دارد، بسیار خوشحالیم که تاکنون توانسته‌ایم مجموعه‌های ارزشمندی از سخنرانی‌ها و نقدها را به‌صورت مکتوب در اختیار مخاطبان قرار دهیم و اعتقاد داریم تداوم این امر به اصالت‌بخشی به تفکر علمی و ارتقای آن کمک فراوانی می‌کند.

در مجموعه حاضر ۷ مقاله دیگر حاصل از این سخنرانی‌ها همراه با نقد آن‌ها را تقدیم می‌کنیم، شامل مقاله‌ای درباره‌ی موردپژوهی در علم نوشته‌ی دکتر قاسم‌زاده، بحثی درباره‌ی اعتماد از دیدگاه روان‌شناسی اجتماعی و دیدگاه‌های جدید جامعه‌شناختی از دکتر شریفی، مقاله‌ای درباره‌ی کاربرد رویا در شناخت‌درمانی از دکتر نجاتی‌صفا، مقاله‌ای درباره‌ی خلق ایده‌های نو بر پایه‌ی روابط معنایی از دکتر بدیع، نوشتاری درباره‌ی اخلاق‌گرایی و مغز از دکتر نقوی، نوشتاری درباره‌ی هم‌دردی و درد مزمن از دکتر اصغری‌مقدم، مقاله‌ای درباره‌ی نقش فرهنگ و مذهب در اختلال وسواس از دکتر شمس. در این‌جا لازم می‌دانیم از استادانی که دعوت ما را برای ارائه‌ی سخنرانی‌ها و نیز ارائه‌ی مقاله‌ها پذیرفتند، از ریاست و مدیریت بیمارستان روزبه، سرکار خانم حسینی، که

دستیار برنامه‌ریزی و برگزاری سمینارها بوده‌اند، خانم الهام اشتاد که در بازیابی و ویرایش فنی مقالات ما را یاری کردند و سایر همکاران مرکز روان‌شناسی بالینی و واحد سمعی و بصری بیمارستان روزبه سپاس‌گزاری نماییم. و در نهایت بار دیگر از مدیر و همکاران انتشارات ارجمند که چاپ و انتشار این مجموعه را میسر ساختند قدردانی می‌شود.

کمیته سمینارهای مغز، شناخت و رفتار
حیب‌الله قاسم‌زاده؛ حمیدرضا نقوی؛ ونداد شریفی
اردیبهشت ۱۳۹۸

منابع

کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۹۲). ایران، جامعه کوتاه‌مدت، و ۳ مقاله دیگر. ترجمه عبدالله کوثری. تهران: نشر نی.

فراستخواه، مقصود (۱۳۹۶). گاه و بی‌گاهی دانشگاه در ایران (مباحثی نو و انتقادی در باب دانشگاه پژوهی، مطالعات علم و آموزش عالی). تهران: نشر آگاه.

مغز دیگر دوست و اخلاق گرا: جستجوی ریشه‌های اخلاق در دستگاه عصبی

دکتر حمیدرضا تقوی

خودخواه یا دیگر دوست: انسان در سرشت خود چه‌گونه است؟

سال‌ها پیش همکار جوانی در حالی که بسیار آزرده به نظر می‌رسید مطلبی را با نگارنده در میان گذاشت. او می‌گفت دریافته است که همه آن‌چه مردم انجام می‌دهند، بدون هیچ استثنا، برای خدمت به خودشان است؛ نه تنها کارمند و کارگر و کاسب و تاجر در داد و ستد با دیگران منافع خود را در نظر می‌گیرند، بلکه حتی پدر و مادر هم در تعامل با فرزندشان صرفاً ارضای امیال شخصی خود را جستجو می‌کنند. او جهانی را که در نظرش تا این حد آکنده از خودخواهی و خودپرستی می‌نمود زیستگاهی دهشت‌انگیز و رعب‌آور یافته بود و تاب تحمل آن را نداشت.

علاقه‌مند بودن هر شخص به خودش، از دیرباز، اصلی مسلم و بدیهی به شمار می‌آمده است. فیلسوفان و حکیمان غالباً حُبّ ذات یا خویشتن‌دوستی را از ویژگی‌های اساسی طبیعت انسانی می‌دانسته‌اند. هواداران نظریه‌های تکاملی هم علاقه‌مندی به خود را در راستای سازوکارهایی می‌دانند که در کشمکش‌های رقابت‌آمیز از بقای موجود زنده پشتیبانی می‌کنند (داوکینز^۱، ۱۹۷۶). با وجود این، در الگوهای رفتاری انواع موجودات زنده، به‌خصوص انسان‌ها، نمونه‌های بسیار زیادی از اعمالی را می‌توان

1. Dawkins

مشاهده کرد که هدف آنها نه پاسخ به یک نیاز شخصی، بلکه کمک به خویشان، همنوعان و یا حتی افراد غیر هم‌نوع است. علاوه بر این، تقریباً در همه فرهنگ‌ها، مفاهیمی هم‌چون ایثار، فداکاری و نועدوستی به‌عنوان ارزش‌هایی والا مورد تجلیل و ستایش قرار گرفته‌اند. دیگردوستی، در حقیقت، معرف بخش بزرگی از مجموعه رفتارهایی است که در دایره اخلاق‌گرایی گنجانده می‌شوند. پرداختن به غیر خود، عموماً، یک فضیلت اخلاقی در نظر گرفته می‌شود، در حالی‌که خودپسندی از منظر علم اخلاق صفتی نکوهیدنی به شمار می‌آید.

اکنون باید دید کدام توصیف از سرشت انسان به حقیقت نزدیک‌تر است. آیا انسان موجودی فطرتاً خودخواه است که حتی در تعاملات به ظاهر دیگردوستانه مصالح خود را دنبال می‌کند: «تو را دوست دارم، هم‌چون گرگی که بره را دوست دارد»، یا طبیعت انسانی به گونه‌ای است که می‌تواند فارغ از محاسبه سود و زیان شخصی به غیر خود علاقه‌مند شود؟

این‌که آیا دیگردوستی در طبیعت اشخاص جایی دارد یا نه حقیقتاً پرسش مهمی است. پاسخ به این پرسش می‌تواند تصویر جهان را برای ما از اساس دگرگون کند. مکاتب دینی و فلسفی، زیست‌شناسان، روان‌شناسان و روان‌تحلیل‌گران هر کدام دیدگاه‌های خاص خود را در باب مسأله دیگردوستی ارائه داده‌اند. من در این جا قصد ندارم این دیدگاه‌ها را با هدف یافتن پاسخی شایسته مرور کنم و نیز بر این باور نیستم که دیدگاه درست‌تر لزوماً همان دیدگاهی است که برای کاستن از تشویش و اضطراب ما کارسازتر باشد. با این وجود، بنا دارم در ابتدای این نوشتار، بر پایه برخی از آنچه تا کنون درباره مغز انسان و جانوران آشکار شده، این فرض را که دیگردوستی ممکن است به شیوه‌ای بنیادین در طبیعت چنین موجوداتی جایگزین شده باشد به بحث بگذارم. در حقیقت، چنان‌که خواهیم دید، به نظر می‌رسد همواره مجموعه‌ای از تمایلات خویش‌دوستانه و دیگردوستانه به موازات یکدیگر در شکل دادن رفتار موجودات هوشمند مشارکت دارند. سپس در ادامه بحث، به گونه‌ای عام‌تر، امکان پشتیبانی ساختار و کارکرد مغز را از گرایش‌های اخلاق‌گرایانه و رمزگذاری ارزش‌های اخلاقی واری واری خواهیم کرد. این رویکرد، به روشنی، با شواهد گسترده‌ای که در

دهه‌های اخیر در زمینه بنیان‌های زیستی، به ویژه عصب‌شناختی اخلاق ارائه شده است، هم‌سویی دارد. در این نوشتار، می‌کوشم تا به اختصار نشان بدهم که چه‌گونه ممکن است دستگاه عصبی انسان‌ها (و جانوران) از ظرفیت‌هایی برای شکل دادن نظام‌هایی ارزشی برخوردار باشد که افتراق «نیک» و «بد» را بر پایه ملاک‌هایی درونی و عینی (اما نه لزوماً تغییرناپذیر، یکدست یا جهان‌شمول) امکان‌پذیر می‌سازند، هرچند به نظر می‌رسد که نظام‌های ارزشی، چه در اشخاص و چه در جوامع، همواره از راه تعاملی مستمر با محیط به بالندگی می‌رسند.

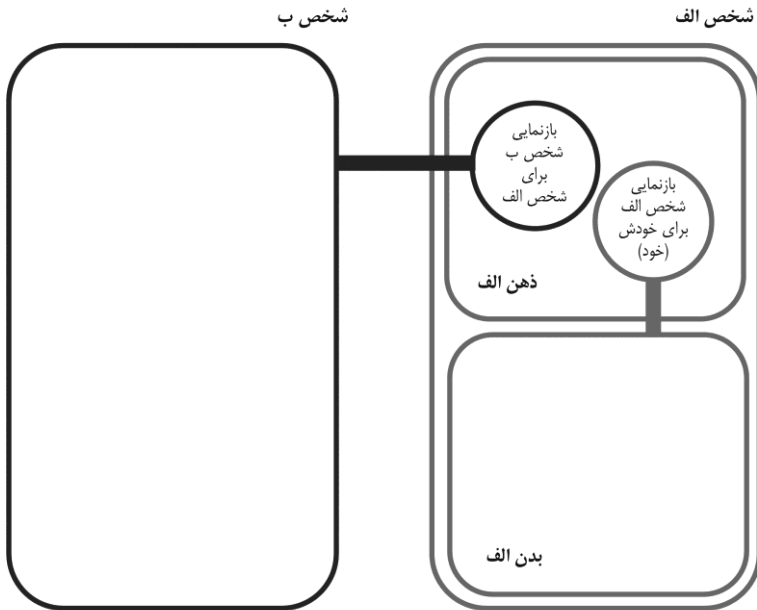
خود و غیر خود به مثابه پاره‌هایی از مغز

برای پاسخ به این پرسش که آیا انسان تنها به خود علاقه‌مند است یا می‌تواند دیگران را نیز هم‌چون خود (و یا حتی بیش از خود) دوست بدارد، باید بینیم مقصود از «خود» چیست و اگر می‌گوییم فردی خود را دوست دارد دقیقاً چه کسی چه چیز (یا چه کس) را دوست دارد. این پرسش ممکن است در نگاه اول غیر ضروری یا تعجب‌آور به نظر برسد. زیرا ما عادتاً این‌گونه تصور می‌کنیم که هر شخص، در قالب ترکیب تفکیک‌ناپذیری از جسم و روان (یا روح)، موجودی واحد و یک‌پارچه است که با مرزهای واضحی از موجودات دیگر متمایز می‌شود و مفهوم شخص و خود هر دو به همین موجودیت واحد اشاره دارند. اما واقعیت این است که موجودیت انسان آن اندازه که اغلب تصور می‌شود یک‌پارچه نیست، بلکه ترکیبی از اجزایی است که خصیصه‌ها و قابلیت‌های مخصوص به خود را دارند. اگر چه اعضای بدن و زیرمجموعه‌هایشان در هماهنگی و انسجام کامل با یکدیگر تعامل دارند، هر کدام از آنها از ویژگی‌های خاص خود برخوردارند. دارا بودن مفهوم خود و علاقه‌مندی به خود خصیصه‌هایی هستند که تنها به یک موجود ذی‌شعور یا بخش ذی‌شعور یک موجود، قابل انتساب‌اند. تشکیل بازنمایی خود و احساس علاقه‌مندی نسبت به خود مستلزم کار پردازش اطلاعات و پیدایش تجربه‌های درونی است که امروزه می‌دانیم در شبکه‌های عصبی مغز صورت می‌گیرد. به طور مشخص، هنگامی که در یکی از شبکه‌های عصبی گسترده مغز یک فرد اطلاعاتی درباره ویژگی‌های جسمانی، فعالیت‌ها

و سایر امور مربوط به آن فرد سازماندهی می‌گردد، سازه‌های ذهنی که آن را «خود» می‌نامیم تکوین می‌یابد (داماسیو^۱، ۲۰۱۲). بنابراین خود برخلاف آنچه اغلب پنداشته می‌شود، شامل همه موجودیت یک فرد، همه جسم یا همه جهان ذهنی او نیست، بلکه تنها یکی از بازنمایی‌های (البته بسیار مهم) ذهنی است که در زیرمجموعه‌ای از دستگاه عصبی او تدارک دیده شده است. در واقع، یک شبکه عصبی گسترده وظیفه نمایندگی از همه موجودیت شخص را بر عهده می‌گیرد، در حالی که به لحاظ عینی حقیقتاً برابر با آنچه نمایندگی‌اش را بر عهده گرفته نیست، بلکه تنها بخش کوچکی از موجودیت اوست (نقوی، ۱۳۸۰). علاقه‌مندی به خود، در یک ارزیابی دقیق‌تر، به معنی وجود نوعی احساس مثبت از جانب (همه یا بخشی از) یک بازنمایی ذهنی خاص (یعنی بازنمایی خود) نسبت به (همه یا بخشی از) همان بازنمایی است.

اکنون ببینیم علاقه‌مندی به دیگری به چه معنی است. درست همان‌گونه که زیرمجموعه‌ای از دستگاه عصبی یک فرد با سازماندهی اطلاعات مربوط به آن شخص سازه «خود» را بنا می‌کند، زیرمجموعه‌های دیگری از مغز بازنمایی‌های اشخاص دیگر را صورت می‌دهند. مطالعات عصب‌شناسی شناختی، در سال‌های اخیر، حجم بزرگی از نورون‌ها را در قشر مغز انسان‌ها و نخستی‌ها شناسایی کرده‌اند که به گونه‌ای اختصاصی یا غیر اختصاصی اطلاعات مربوط به ویژگی‌ها و رفتار موجودات زنده دیگر، اعم از هم‌نوع و غیر هم‌نوع، را در خود پردازش می‌کنند (کیان کیروگا^۲، ۲۰۱۲؛ ۲۰۱۶). در چنین شرایطی، می‌توان گفت ساختاری از یک ارگانیسم وظیفه نمایندگی از ارگانیسم دیگر را بر عهده می‌گیرد. بازنمایی‌های اشخاص اگرچه در جهان واقعی به واحدهای مستقلی بیرون از موجودیت فرد اشاره دارند، در همان حال، بخشی از دستگاه شناختی او را تشکیل می‌دهند و به جهان ذهنی او تعلق دارند (شکل ۱). علاقه‌مندی شخص به دیگری، از این منظر، چیزی جز پیدایش احساسی مثبت از جانب یک بازنمایی ذهنی (بازنمایی خود) نسبت به یک بازنمایی دیگر (یا یک شبکه عصبی نسبت به شبکه دیگر) نیست.

1. Damasio
2. Quian Quiroga



شکل ۱. نمایش شماتیک مفهوم «خود» و یک شخص مفروض به‌عنوان دو بازنمایی ذهنی

با این وصف، عمل برای خود (به‌عنوان یک سازه ذهنی) را می‌توان در عین حال عملی برای غیر خود (یعنی دیگر پاره‌های جسمانی و غیر جسمانی موجودیت فرد) در نظر گرفت. و از سوی دیگر، عمل برای غیر خود را هم می‌توان توأمأً، هم اقدامی در ارتباط با یک ساختار عینی بیرونی و هم فعلی در ارتباط با یک ساختار ذهنی درونی محسوب نمود. بنابراین، می‌توان گفت خویش‌دوستی و دیگر دوستی هر دو اساسی همانند یکدیگر دارند، نه این که یکی خصیصه‌ای ذاتی برای انسان باشد و دیگری هیچ ریشه‌ای در سرشت او نداشته باشد.

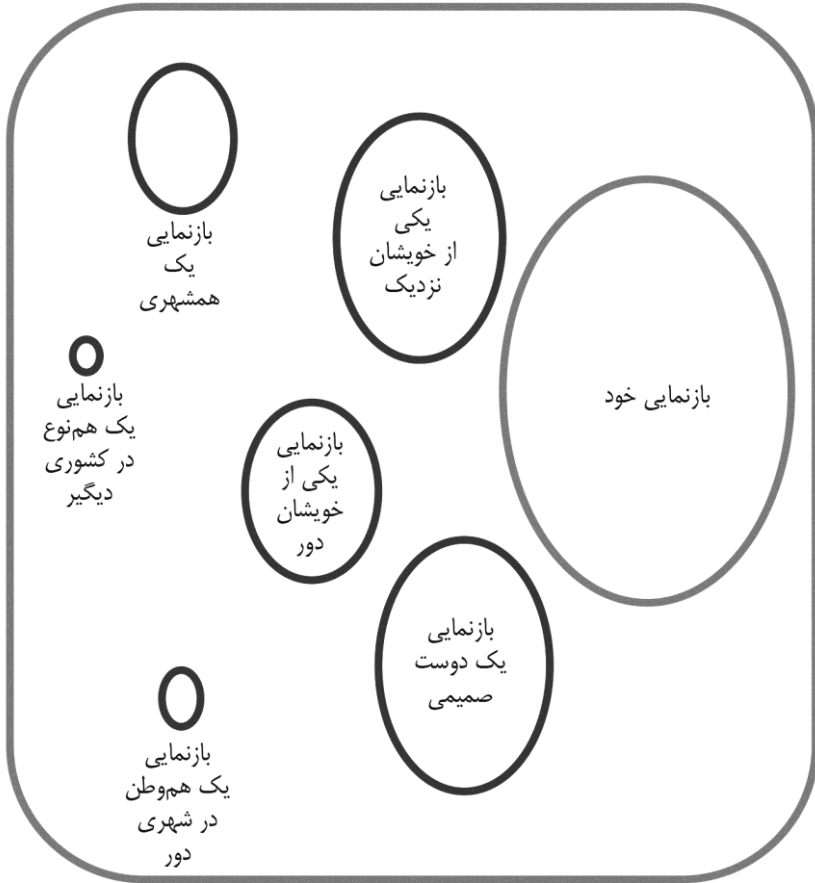
خویش‌دوستی و دیگر دوستی از منظر بازنمایی‌ها

اگر انتخاب بین خود و دیگری در تصمیم‌گیری‌ها، در حقیقت، انتخابی میان دو بازنمایی ذهنی است، در این صورت، چرا انسان‌ها غالباً به اولویت دادن خود گرایش

بیشتری نشان می‌دهند؟ غلبه گرایش‌های خویشتن‌دوستانه در تصمیم‌گیری‌ها احتمالاً متأثر از این واقعیت است که در روند رقابت جریان‌های موازی، بازنمایی‌های توانمندتر از قابلیت تأثیرگذاری بیشتری برخوردارند. می‌توان انتظار داشت که بازنمایی خود و مقوله‌های وابسته به آن به واسطه غنای اطلاعاتی بیشتر و شبکه ارتباطی گسترده‌تر در تعاملات رقابتی با بازنمایی‌های اشخاص دیگر به طور معمول پیرومندتر ظاهر شوند. با وجود این، در شرایط خاص و به دلایل مختلف ممکن است در جهان ذهنی شخص اهمیت عنصری به غیر از خود تا آن اندازه افزایش یابد که حاصل فرآیندهای رقابت با خود را به سود آن عنصر تغییر دهد. چنان که مثلاً گاهی مادر برای فرزند یا عاشق برای معشوق حاضر است جان خود را هم نثار کند.

شدت بروز تمایلات دیگردوستانه در تعامل با اشخاص مختلف احتمالاً بیش از هر چیز به قوت بازنمایی‌های آنها در ذهن بستگی دارد (شکل ۲). بازنمایی‌هایی که از منابع اطلاعاتی غنی‌تری برخوردارند و روابط محکم‌تر و گسترده‌تری با سایر بازنمایی‌ها شکل داده‌اند برای اولویت یافتن در تعاملات رقابتی بخت بهتری دارند. دسترسی آسان به اشخاص و حجم ارتباطات بالا با آنها می‌تواند زمینه‌های لازم برای پیدایش چنین بازنمایی‌های توانمندتری را که قادر به برانگیختن تمایلات دیگردوستانه قوی‌تری هستند فراهم کند؛ در حالی که داشتن ارتباطاتی محدود با اشخاص و دسترسی اندک به اطلاعات مرتبط با آنها به تشکیل بازنمایی‌هایی کم‌حجم‌تر می‌انجامد که تمایلات دیگردوستانه ضعیف‌تری را برمی‌انگیزند. به این ترتیب، اگر به‌عنوان مثال، شخصی بشنود که فردی به نام «علی» در سانحه‌ای طبیعی با خطر مرگ روبه‌رو شده است، بسته به این که «علی» برادر، دوست صمیمی، خویشاوند دور، یک همشهری، هموطنی از شهر دیگر یا شهروندی از یک کشور دوردست باشد، واکنش دیگردوستانه او بسیار متفاوت خواهد بود. علاوه بر توانایی‌های بالقوه یک بازنمایی، ویژگی‌های شرایط خاصی که یک بازنمایی در آن فعال می‌شود نیز می‌توانند میزان اثرگذاری آن بازنمایی را در فرآیندهای رقابتی تحت تأثیر قرار بدهند. چنان‌که مثلاً مشاهده تصاویری از یک فرد رنج‌دیده ناآشنا در یک فضای تأثیربرانگیز می‌تواند مشاهده‌گر را به انجام اقدامی ایثارگرانه (اولویت بخشیدن دیگری بر خود) ترغیب کند.

فضای ذهن یک شخص مفروض



شکل ۲. نمایش شماتیک بازنمایی «خود» و نمونه‌هایی از اشخاص دیگر

به این ترتیب، می‌توان گفت تلاش برای توصیف انسان به‌عنوان موجودی تماماً خودخواه یا مطلقاً دیگر دوست کوششی بیهوده است. گرایش‌های خویشان دوستانه و دیگر دوستانه اغلب در روند هر تصمیم‌گیری به مثابه جریان‌هایی موازی، به شکل خودآگاه یا ناخودآگاه، با یکدیگر در رقابت‌اند. هیچ‌الگوی ثابت و از پیش

تعیین شده‌ای از این حیث بر رفتار انسان حاکم نیست، بلکه تعامل پویای مجموعه‌ای از عوامل درونی و شرایط بیرونی معلوم می‌کند که هر تصمیم‌گیری یا عمل معین در یک فرد تا چه اندازه با ملحوظ داشتن منافع شخصی و به چه میزان بر پایه توجه به منافع شخص یا اشخاص دیگر صورت می‌پذیرد.

از دیگر دوستی تا اخلاق‌گرایی

دیگردوستی، از نظر بسیاری از اندیشمندان علم اخلاق، زیربنایی کلیدی برای اخلاق‌گرایی است. رابطه تنگاتنگ این دو مفهوم از جمله در عبارت معروفی بازنمود یافته است که برخی آن را جوهر اغلب توصیه‌های اخلاقی محسوب می‌دارند: «آن‌چه برای خود می‌خواهی برای دیگران نیز بخواه، و آن‌چه را برای خود نمی‌پسندی برای دیگران نیز مپسند». بر پایه آن‌چه پیش از این در ارتباط با بنیان عصب‌شناختی احتمالی دیگردوستی ارائه شد، اخلاق دیگردوستانه را ممکن است بتوان ملازم با شرایطی دانست که بازنمایی‌های اشخاص دیگر که انتظار می‌رود به طور معمول بسیار ضعیف‌تر از بازنمایی خود باشند به طور نسبی به قوت بیشتری دست می‌یابند و جایگاه مستحکم‌تری را در دستگاه شناختی شخص به خود اختصاص می‌دهند. پیدایش فضایل اخلاقی دیگردوستانه بر این اساس ممکن است مرتبط با توسعه هر چه بیشتر بازنمایی‌های اشخاصی باشد که به شکل فزاینده از روابط دورتری با شخص برخوردارند. بنابراین، به‌عنوان مثال، شخص در مراحل اولیه رشد اخلاقی خود احتمالاً دیگردوستی را عمدتاً نسبت به خویشاوندان نزدیک بروز می‌دهد و سپس به تدریج گروه‌های بزرگ‌تری از اشخاص را با روابط دورتر، از قبیل همشهریان، هموطنان و هم‌نوعان، در دایره تمایلات دیگردوستانه خود می‌گنجاند. از منظر علوم اعصاب شناختی، چنین تحوُّلی ممکن است متکی بر ظرفیت مغز برای تشکیل بازنمایی‌های کلانی باشد که انبوهی از بازنمایی‌های توسعه‌یافته را در خود یکپارچه می‌کنند. مغز انسانی، با برخورداری از یک سازماندهی سلسله‌مراتبی پیشرفته، امکان انسجام بخشیدن به حجم‌های گسترده‌ای از اطلاعات را در بازنمایی‌هایی که از گروه‌های بزرگی از

اشخاص تشکیل می‌شوند و سپس مشارکت دادن این بازنمایی‌ها در فضای تصمیم‌گیری‌های اخلاقی فراهم می‌آورد. نمونه‌های برجسته از رفتارهای اخلاقی دیگر دوستانه احتمالاً بازتاب‌دهنده به‌کارگیری مؤثر این ظرفیت‌ها هستند؛ در مقابل، فاصله گرفتن رفتار از ارزش‌های اخلاقی دیگر دوستانه ممکن است با انواع کاستی‌هایی مربوط باشد که مغز را از غنی‌سازی یا یکپارچه‌سازی کارآمد بازنمایی‌های اشخاص باز می‌دارند.

اگر ارزش‌های مرتبط با مفهوم دیگر دوستی و رفتارهای وابسته به آن‌ها، چنان‌که به توصیف در آمد، بتوانند دارای هم‌بسته‌هایی عینی در فعالیت شبکه‌های عصبی باشند، آن‌گاه این احتمال را می‌توان در نظر گرفت که همه ارزش‌های اخلاقی، به‌طور عام، با روش‌های معینی در مغز رمزگذاری شوند. در ادامه این نوشتار، این دیدگاه ارائه خواهد شد که اخلاق‌گرایی و ارزش‌گذاری‌های اخلاقی ممکن است در همه اشکال گوناگون خود، به شیوه‌ای مشابه با آنچه درباره دیگر دوستی شرح داده شد، از بنیانی درونی متکی بر سازماندهی کارکردی مغز برخوردار باشند.

جستجوی ملاک‌های عینی برای ارزش‌های اخلاقی در مغز

وقتی که می‌گوییم «گردو گرد است» درباره یک حقیقت عینی اظهار نظر کرده‌ایم. گرد بودن خصیصه‌ای واقعی برای برخی از اشیاست و مغز ما قادر است این ویژگی را شناسایی کند. در عین حال، می‌توانیم بگوییم مغز ما طوری ساخته شده که در شرایط عادی شیئی مثل گردو را گرد می‌بیند. اما اگر گفته شود «دزدی بد است» چطور؟ آیا این گزاره هم حقیقتی را آشکار می‌کند؟ نسیت‌گرایان داورهای اخلاقی را مبتنی بر ارزش‌گذاری‌هایی می‌دانند که هر کس به شیوه دل‌خواه خود صورت می‌دهد. به عقیده آنان این ارزش‌گذاری‌ها هیچ امر عینی را در جهان واقعی نمی‌نمایانند (گووانزا^۱، ۲۰۱۶). این در حالی است که اکثر فیلسوفان اخلاق بر این باورند که اصول اخلاقی اموری حقیقی و جهان‌شمول را در خود بازتاب می‌دهند (هپ بورن^۲، ۲۰۰۵). به باور

1. Gowans
2. Hepburn

آن‌ها، گزاره‌های اخلاقی هم‌چون مشاهدات عینی بخشی از واقعیت‌های جهان را آشکار می‌کنند. اگر چنین باشد، می‌توان انتظار داشت که مغز برای درک ارزش‌های اخلاقی نیز هم‌چون ویژگی‌های عینی اشیا از سازوکارهای مشخصی برخوردار باشد. از دیدگاه علوم اعصاب شناختی، می‌توان فرض کرد که ارزش‌گذاری‌های اخلاقی مانند هر فعالیت ذهنی دیگر با کارکرد مغز ارتباط دارند. مطالعات تصویربرداری در سال‌های اخیر اهمیت مناطق معینی از مغز را در داوری‌های اخلاقی آشکار کرده‌اند [برای یک مرور اخیر نگاه کنید به: (فاماگالی^۱ و پریوری^۲، ۲۰۱۲)]. اما آیا مطالعات مغز می‌توانند برای درک ماهیت ارزش‌گذاری‌های اخلاقی هم راهگشا باشند؟ اگر معلوم شود که مغز، همان‌طور که برای شناسایی شکل و رنگ اشیا روش‌های خاص خود را دارد، جنبه‌های ارزشی امور را هم با به‌کارگیری شیوه‌های معینی رمزگذاری می‌کند که به صورت عینی قابل توصیف هستند، آن‌گاه ممکن است بتوان گفت ارزش‌گذاری‌ها صرفاً ماهیت قراردادی ندارند، بلکه می‌توانند بازتاب‌دهنده حقایقی درباره امور نیز باشند.

یکی از هدف‌های این بحث بررسی اجمالی روش‌هایی است که احتمالاً مغز برای رمزگذاری ارزش‌های اخلاقی مورد استفاده قرار می‌دهد. کوشش بر این خواهد بود که نشان داده شود مغز می‌تواند از ظرفیت‌ها و قابلیت‌های مشخصی برای سازماندهی و هدایت ارزش‌گذاری‌ها برخوردار باشد. هر تحلیلی درباره رابطه مغز و اخلاق، در عین حال، باید تنوع زیادی را نیز که افراد انسان‌ها و گروه‌های انسانی در گرایش‌های اخلاقی خود نشان می‌دهند در نظر بگیرد. در حقیقت، همان‌گونه که شناسایی سازوکارهای مغز برای پردازش ویژگی‌های عینی اشیا می‌تواند به درک اختلافات موجود میان اشخاص در بازنمایی این ویژگی‌ها کمک کند، شناسایی سازوکارهای مغز برای پردازش ارزش‌های اخلاقی هم ممکن است بتواند برای درک تفاوت‌های افراد و جمعیت‌های انسانی از حیث نظام‌های ارزشی و داوری‌های اخلاقی راهگشا باشد. در این جا، ضمن بحث درباره شیوه‌های احتمالی مغز برای بازنمایی ارزش‌های اخلاقی،